

دوفصلنامه «پژوهش‌های نوین در آموزه‌های قرآن و سنت»
سال دوم، شماره چهارم - پائیز و زمستان ۱۳۹۸؛ صص ۷۲-۴۱

معناشناسی واژه ثُلَّة و مترادفات آن در قرآن

دکتر مجتبی محمدی مزرعه شاهی^۱

فاطمه محمدزاده^۲

(تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۱۹)

چکیده

برجسته‌ترین وجه اعجاز قرآن کریم به عنوان معجزه‌ی پاینده پیامبر اکرم ﷺ اعجاز بیانی و فصاحت و بلاغت آن است. از آنجایی که واژه گزینی قرآن، بی‌بدیل و شگف انگیز و براساس ظرافت‌های خاصی است لذا برای فهم بهتر این ظرافت‌ها باید با علم مفردات قرآن که یکی از مجموعه‌های علوم قرآنی است، آشنا شد. از این رو در این پژوهش سعی بر آن شده برای درک بهتر مفهوم آیاتی که در آن‌ها، معنای «جماعت و گروه» با الفاظ مختلف ذکر شده، مورد بررسی قرار بگیرد. جهت تحقق این امر از میان واژگان با این معنا، پنج واژه ی «ثله، رهط، طائفه، عصبه و فئه» ابتدا در کتب لغت با محوریت العین، معجم مقاییس اللغة، مفردات الفاظ قرآن، بصائر ذوی التمییز فی لطائف الكتاب العزیز و التحقیق فی الکلمات القرآن الکریم مورد بررسی قرار گرفته سپس ذیل تعدادی از آیات قرآنی مشتمل بر این الفاظ، به بررسی نظرات تفسیری حول این واژگان پرداخته شده‌است. قابل ذکر است که ذیل هر بحثی نتیجه‌گیری صورت گرفته است که این امر بر غنای محتوا می‌افزاید. پس از بررسی‌های مختلف می‌توان گفت حق آن است که هر یک از این واژه‌های به ظاهر مترادف، در قرآن جایگاه خاص خود را دارد و هیچ یک نمی‌تواند به جای دیگری بنشیند.

واژگان کلیدی: معناشناسی، ثله، رهط، طائفه، عصبه، فئه.

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (دانشکده علوم قرآنی میبد)،

mojtaba@mohammadi@gmail.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قم mohammadzadeh.f0۲۶۶@gmail.com

مقدمه

قرآن کریم موهبتی الهی است که از جانب پروردگار عالمیان برای سعادت و کرامت بشر فرستاده شده است. تفسیر و فهم این پیام الهی در جهت عمل به دستورات آن ضروری است و از مقدمات فهم آن، کشف معانی مفردات آیات است. معنا شناسی واژه‌های قرآن کریم رویکردی جدید در جهت کشف لایه‌های باطنی کلام خداوند است. کشف مراد خداوند متعال از عبارات قرآن متوقف بر فهم معنای تک تک الفاظ عبارات آن است. طبیعی است که برای این کار بایستی به منابع لغوی مستقل (مثل غریب القرآن‌ها) و غیر مستقل (مثل تفسیرها) که حتی المقدور نزدیک به عصر نزولند رجوع شود. در این پژوهش به بررسی ۵ واژه متقارب المعنی و کاربردهای قرآنی آنها، پرداخته شده است. اهمیت این موضوع از آن جهت است که با بررسی دقیق و موشکافانه واژه‌ها، می‌توان فهم درستی از تفسیر آیات بدست آورد. و سبب میشود تا با تدبر و تأمل بیش‌تری به آیات قرآن کریم نگاه کرد. هدف از این پژوهش آشنایی با کاربردهای قرآنی واژگان متقارب المعنی و همچنین بررسی ارتباط بین واژه‌ها و تفاوت‌ها و اشتراکات‌شان است و رسیدن به این نکته که اگر چه اینها باهم در ارتباط هستند ولی نمیتوانند جایگزین یکدیگر شوند.

در این پژوهش سعی شده است به تعدادی از سوالات مربوط به موضوع پاسخ داده شود، از جمله سوالاتی که می‌توان مطرح کرد:

- ۱- آیا نظر لغویان متقدم و متأخر در بیان معانی برای واژه‌ها یکسان است؟
 - ۲- لغویان متقدم و متأخر از چه جنبه‌هایی در توضیح واژگان باهم اختلاف و اشتراک دارند؟
 - ۳- هدف از کاربردهای قرآنی واژه‌ها چیست؟
 - ۴- آیا واژه‌های متقارب المعنی می‌توانند جایگزین شوند؟
 - ۵- وجوه اشتراک و تفاوت بین مفسران و لغویان در مورد واژه‌ها چیست؟
- در زمینه ۵ واژه‌ی مورد نظر، با بررسی کتب و پایان‌نامه‌ها و سایت مقالات تاکنون پژوهشی تحت این عنوان، صورت نگرفته است.

در این پژوهش هر واژه، از دیدگاه لغویان مورد بررسی قرار گرفته است، ابتدا معنای اصلی واژه‌ها و وجوه مشترک از نظر لغویان طبق توالی تاریخی، همراه با ارجاعات ذکر شده است و در ادامه مواردی اختلافی بین لغویان بررسی و در انتها هم جمع بندی از نظرات آنها ارائه شده است. در بخش دیگری، کاربردهای قرآنی واژه‌ها و دیدگاه‌های مفسران و وجوه مشترک و اختلافی مفسران ذکر شده است، و در انتها هم جمع بندی از نظرات تمام مفسران ارائه شده است.

باتوجه به بررسی واژه‌ها این نتیجه حاصل شده است که بین نظرات مفسران با مفسران دیگر و نیز لغویان، تفاوت‌هایی زیادی در زمینه معانی الفاظ وجود ندارد، و تقریباً می‌توان گفت تفسیر کاربرد های قرآنی واژه‌ها با معانی لغویان سنخیت و هماهنگی دارد. در برخی موارد هم لغویان و مفسران مطلب جدیدی بیان کرده‌اند که دیگران ذکر نکرده‌اند، با ذکر نام و ارجاع به منبع اصلی بیان شده است.

روش تحقیق هم به صورت توصیفی و تطبیقی صورت گرفته است، و دیدگاه‌ها برحسب توالی تاریخی بیان شده است.

از جمله کتب لغت که در این پژوهش استفاده شده است، میتوان به العین خلیل بن احمد، تهذیب اللغة از هری، جمهره اللغة صاحب، مفردات راغب و... اشاره کرد. در زمینه بررسی کاربرد- های قرآنی واژه‌ها، تفاسیر تبیان شیخ طوسی، کشاف زمخشری، مجمع البیان طبرسی، التحریر ابن عاشور، المیزان طباطبایی، نمونه مکارم مورد استفاده قرار گرفته است. و تعدادی از آیاتی که الفاظ مورد بحث در آنها بکار رفته است.

واژه ثُلَّة

دیدگاه لغویان

واژه ثله ۳ بار در قرآن به کار رفته است. (نرم افزار نور، جامع التفاسیر) این واژه از ماده «ثل» مشتق شده که در اصل به معنای «از بین رفتن و زایل شدن» است. «ثُلَّ عرشه: قوام و استواری کارش از بین رفت.» و وقتی چیزی به طور کامل منهدم و ویران شود، گفته می‌شود: «قد ثُلَّ».

سپس التُّلَّةُ به دسته‌ای از گوسفندان که تعدادشان خیلی زیاد نباشد و به جماعت بسیاری از مردم نیز گفته شده است. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۸، ص ۲۱۶؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ج ۱۰، ص ۱۲۹) علامه عسکری می‌گوید تُلَّةُ جماعتی است که به جملگی وارد کاری می‌شوند و استناد می‌کند به اینکه هر وقت هلاکت و ویرانی زیاد شود «تُلُّ» به کار می‌رود در نتیجه وقتی دیواری از قسمت زیرین آسیب دیده و بعد به طور کامل بریزد «تُلُّ الحائط» گفته می‌شود. این معنا رفته رفته وسیع‌تر شد و وقتی که در مورد انسان به کار می‌رود، منظور همه انسان‌هاست. (عسکری، ۱۴۱۰: ص ۲۷۱) علامه عسکری با بیان این سخن، وجه ارتباط بین معانی اصلی و فرعی این واژه را مشخص می‌کند. ابن درید در *جمهره اللغه* ضمن ذکر معنای اصلی ذکر شده می‌گوید تُلَّةُ به پشم گوسفندان و خاصه به خود گوسفندان و تُلَّةُ به جماعتی از مردم گفته می‌شود. (*جمهره اللغه*، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۸۴) ابن فارس می‌گوید التاء و اللام دو اصل متباین دارد، اولی به معنای تجمع و دیگری به معنای سقوط و انهدام است، از معنای اول «التُّلَّةُ: الجماعة من الغنم: دسته‌ای از گوسفندان. و یا قطعه‌ای انبوه متراکم از پشم آن‌ها و التُّلَّةُ: الجماعة من الناس: جماعتی از مردم» مشتق شده‌اند. و از معنای دوم «تَلَّتْ البيت: خانه را ویران کرد» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۱، ص ۳۶۸) راغب اصفهانی در مفرداتش می‌گوید التُّلَّةُ به مقدار زیاد پشم در یک محل گفته می‌شود به همین خاطر به عدّه زیادی که در یکجا بصورت دسته جمعی ساکنند نیز دلالت می‌کند. خداوند متعال در توصیف تعداد اصحاب الیمین می‌فرماید: تُلَّةٌ مِنَ الْأُولَئِينَ وَ تُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ (واقع: ۳۹ و ۴۰) یعنی اصحاب یمین جماعت زیادی از امت‌های گذشته و از امت پیامبر ﷺ هستند. راغب در ادامه به معنای «هلاکت و از بین رفتن» اشاره کرده و می‌گوید: تَلَّتْ كذا: مقداری از آن را برگرفتم. و تَلَّ عرشه: کمی از سقف را ویران کرد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ص ۱۷۶) ابن اثیر در *النهاية* می‌گوید: تُلَّةُ به جماعتی از مردم و تُلَّةُ به دسته‌ای از گوسفندان گفته می‌شود که بعدها به صورت مجاز در مورد پشم و شیر آنها نیز به کار برده شد. (ابن اثیر، ۱۳۷۶: ج ۱، ص ۲۲۰) فیروز آبادی در کتاب *بصائر خود* به این واژه نپرداخته است ولی در *قاموس المحيط* ضمن اشاره به معنای هلاکت و ذکر مثال‌های آن، تُلَّةُ را به معنای عدّه زیادی از گوسفندان و بزها و یا فقط گوسفندان، و تُلَّةُ را به معنای جماعت کثیری از مردم و دراهم کثیره بیان کرده است. (فیروز آبادی، *قاموس الحیط*: ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۴۶۹) طریحی «تُلَّةُ» را در اصل از «تُلُّ» به معنای «شکستن و جدا شدن» دانسته و ضمن ذکر آیات گفته تُلَّةُ به

جماعتی از مردم گفته می‌شود که تعدادشان زیاد باشد. همچنین به دسته ای از گوسفندان و به طور مجاز به پشم آنها نیز گفته می‌شود. از نظر نگارنده وجه تسمیه ثله این است که همانطور که قسمتی از شیء ای شکسته و جدا می‌شود، ثله هم جماعتی است که از مردم جدا می‌شوند. (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۵، ص ۳۳۲) علامه مصطفوی ثل را به معنای الغاء شخصیت و ازاله ویژگی‌ها و اعتبارات شخصیتی دانسته است. مانند ویران کردن ساختمان خانه یا از بین بردن خصوصیات خاک با خارج کردن از محل اصلی‌اش. سپس می‌افزاید که ثله به اعتبار مبدأ اشتقاق بر جماعت اطلاق می‌شود. ایشان آیات قرآنی را ذکر کرده و با توجه به معنایی که برای ثله قائل است توضیحاتی را ارائه می‌دهد. **ثَلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ (۳۹) وَ ثَلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ (۴۰)** همانطور که از سیاق آیات قابل استنباط است ثله به عنوان صفتی برای السابقون و اصحاب الیمین است. بنابراین آنها کسانی هستند که در مقابل نفوس خود مقاومت و ایستادگی کرده و اعتبارات و زیبایی‌های این دنیا را از خود زایل و ساقط نمودند. (مصطفوی، ۱۴۳۰: ج ۲، ص ۲۴) در کتب امروزی ثله به معنای گروه و جماعت است. (رازینی، ۱۳۸۴: ص ۵۱)

جمع بندی دیدگاه لغویان

عده‌ای از لغویان ثل را به معنای زایل شدن و هلاکت و ویرانی دانسته و گفته‌اند ثله جماعتی است که به جملگی وارد کاری می‌شوند و در باب وجه تسمیه استناد می‌کند به اینکه هر وقت هلاکت و ویرانی زیاد شود «ثَلَّ» به کار می‌رود در نتیجه وقتی ذیواری از قسمت زیرین آسیب دیده و بعد به طور کامل بریزد «ثَلَّ الحائِطُ» گفته می‌شود. این معنا رفته رفته وسیع تر شد و وقتی که در مورد انسان به کار می‌رود، منظور همه انسان هاست. عده ای علاوه بر این معنا، معنای جمع شدن را نیز اضافه کرده و طریحی با تفاوت بسیار به معنای شکستن و جدا شدن می‌داند. در نتیجه واژه ثله را به معنای جماعت کثیر و انبوهی از مردم که به صورت دسته جمعی یکجا ساکن هستند و همچنین دسته‌ای از گوسفندان به علاوه بزها می‌دانند و به صورت مجاز برای قطعه‌ی انبوه متراکم پشم گوسفندان هم استفاده می‌کردند. اما در این میان عده‌ای نیز میان گستره ثله و ثله تفاوت قائل شده‌اند به این صورت که ثله را به گروه مردم و ثله را به گوسفندان و پشم آنها اختصاص داده‌اند. و گفته‌اند کسی که بین این دو تفاوت قائل نشود جاهل است!

با توجه به کاربردهای قرآنی این واژه یعنی آیات ۱۳، ۳۹ و ۴۰ سوره واقعه **ثُمَّ مِّنَ الْأَوَّلِينَ** (۱۳) و **وَقَلِيلٍ مِّنَ الْأَخِيرِينَ** (۱۴) **ثُمَّ مِّنَ الْأَوَّلِينَ** (۳۹) و **ثُمَّ مِّنَ الْأَخِيرِينَ** (۴۰) که در مقام توصیف السابقون و اصحاب الیمین است نیز معنای ذکر شده قابل استنباط است. یعنی به جماعت کثیر و انبوهی از مردم که به صورت دسته جمعی یکجا ساکن هستند گفته می‌شود. برخی بر دلالت **ثُمَّ** بر جماعت بسیاری از مردم و **ثُمَّ** بر تعداد کمی از گوسفندان تصریح کردند اما عده‌ای دیگر معتقدند آنچه که در این واژه ملحوظ است (صرف نظر از حرکت فاء الفعلش (فتحه یا ضمه)) قید کثرت آن است که مؤید آن آمدن لفظ «قلیل» در مقابل **ثُمَّ** در آیه بعدی است. قید دیگری که می‌توان به این واژه اختصاص داد سکونت دسته جمعی این افراد است، یعنی گروهی کثیر که به صورت دسته جمعی در مکانی ثابت سکونت داشته باشند و زندگی کنند. این قید سکون از نظر راغب اصفهانی دریافت می‌شود چرا که در ابتدا بر دلالت آن به پشم انبوه متراکم در یک محل تصریح کرده سپس گفته از این جهت است که به گروه مقیم و ساکن هم **ثُمَّ** گویند. و از جمله واژه‌هایی است که در مورد امت پیامبر ﷺ به کار رفته است.

دیدگاه مفسران

همانطور که قبلاً ذکر شد این واژه ۳ مرتبه در قرآن در آیات ۱۳، ۳۹ و ۴۰ سوره واقعه به کار رفته است. عده‌ای از مفسران در تفاسیر خود به بحث ادبی نیز پرداخته‌اند. فراء که از مفسران متقدم است و تفسیر خود را با محوریت بحث ادبی - نحوی تدوین نموده در ذیل آیات مربوطه، **ثُمَّ** را به معنای فرقه و گروهی از اولین و آخرین می‌داند. (فراء، ۱۹۸۰: ج ۳، ص ۱۲۶) شیخ طوسی (ره) ذیل تفسیر آیات مذکور می‌فرماید: **ثُمَّ** در اصل به معنای قطعه است. بنابراین **الثُمَّ** یعنی «القطعة من الناس: قطعه و جماعتی از مردم». با توجه به این معنا به تفسیر آیات **ثُمَّ مِّنَ الْأَوَّلِينَ** (۱۳) و **وَقَلِيلٍ مِّنَ الْأَخِيرِينَ** (۱۴) می‌پردازد. منظور از اولین، امت پیامبران سلف از حضرت آدم ۷ تا حضرت محمد ﷺ و آخرین، امت پیامبر اکرم ﷺ است. یعنی السابقون کسانی هستند که تعداد زیادی از آنها از امت پیامبران گذشته و تعداد کمی از امت پیامبر اکرم ﷺ است. به عبارت دیگر کسانی که به اجابت دعوت پیامبران گذشته سبقت می‌گرفتند بیشتر از کسانی هستند که دعوت پیامبر اکرم ﷺ را لبیک می‌گفتند. **ثُمَّ مِّنَ الْأَوَّلِينَ** (۳۹) و **ثُمَّ مِّنَ الْأَخِيرِينَ** (۴۰) این دو آیه

نیز در مورد اصحاب یمین است. یعنی اصحاب یمین را جماعت زیادی از امت پیامبران گذشته و امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تشکیل می‌دهند. خداوند متعال واژه **تُلّه** را نکره آورده تا دلالت کند بر اینکه آن مقام برای همه «اولین و آخرین» نیست بلکه مخصوص جماعتی از ایشان است گویا که می‌گویی مردی از مردان. (طوسی، بی تا: ج ۹، ص ۴۹۱ و ۴۹۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۹، ص ۳۲۵ و ۳۳۱) زمخشری می‌گوید **تُلّه** به معنای جماعت زیادی از مردم است که از «تُل» به معنای «شکستن و جدا شدن» است، گویا که افرادی از گروه اصلی‌شان جدا می‌شوند. و دلیل برای اثبات کثرت **تُلّه**، آمدن لفظ «قلیل» در آیه بعدی‌اش است. ایشان در تفسیر آیات مورد نظر علاوه بر ذکر مطالب فوق در مورد «الاولین و الآخرین» و تعداد آنها، اضافه می‌کند که منظور از الاولین، متقدمان امت پیامبر صلی الله علیه و آله و از الآخرین، متاخرین این امت است. (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۴، ص ۴۵۸) و ابن عاشور **تُلّه** را اسمی می‌داند که بر جماعتی از مردم - کم یا زیاد - به طور مطلق دلالت می‌کند. ایشان نظر خود را با ذکر نام لغویانی که به این معنا قائلند، تأیید می‌نماید و در مورد تفسیر آیات معتقد به نظرات تفسیری سایر مفسران است و می‌گوید در این آیه معنای کلمه تفسیر شده است نه خود کلمه. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۲۷، ص ۲۶۸) علامه طباطبائی نیز در آیه ۱۳ سوره واقعه **تُلّه** را به معنای جماعت بسیار انبوه، الاولین را امت‌های گذشته انبیای سلف و الآخرین را امت اسلام می‌داند. بنابراین معنای آیه این‌طور می‌شود: مقربین از امت‌های گذشته جمعیت بسیاری بودند، و از این امت جمعیت کمتری. با این بیان روشن می‌شود بعضی از مفسرین مانند زمخشری که گفته‌اند مراد از اولین، مسلمانان صدر اول اسلام، و مراد از آخرین، مسلمانان آخر این امت است، تفسیر صحیحی نیست. **لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ تُلّهٌ مِنَ الْأُولَىٰ وَ تُلّهٌ مِنَ الْآخِرِينَ** (۳۹ و ۴۰ واقعه) معنای این آیه از آنچه گذشت استفاده می‌شود، احتیاج به توضیح مکرر ندارد، چیزی که در اینجا باید گفت این است که: از این آیات استفاده می‌شود اصحاب یمین در اولین و آخرین جمعیتی کثیر هستند، به خلاف سابقین مقربین که در اولین، بسیار بودند و در آخرین، عده‌ای کمتر. (طباطبائی، ۱۴۱۷: ج ۱۹، ص ۱۲۱ و ۱۲۴) آیت الله مکارم شیرازی به نقل از راغب می‌فرماید: **تُلّه** در اصل به معنی قطعه مجتمع از پشم است، سپس به معنی جماعت و گروه به کار رفته و به هر جمعیت انبوه درهم فشرده گفته شده است. بعضی نیز آن را از «تُل عرشه: تختش فرو ریخت و حکومتش قطع شد» گرفته و آن را به معنی «قطعه» می‌دانند، و در اینجا به قرینه مقابله با «قلیل من الآخرین» به معنی

«قطعه عظیم» است. و از آیات ۳۹ و ۴۰ واقعه، قابل استنباط است که گروه عظیمی از اصحاب الیمین از امت‌های گذشته هستند و گروه عظیمی از امت اسلام، چرا که در میان این امت صالحان و مؤمنان، بسیارند، هر چند پیشگامان آنها در قبول ایمان نسبت به پیشگامان امم سابق با توجه به کثرت آن امت‌ها و پیامبران‌شان کم‌ترند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۲۳، ص ۲۰۶ و ۲۲۶)

۱-۴- جمع بندی دیدگاه مفسران

اکثر مفسران ثُلَّة را به معنای قطعه‌ی هر چیزی و یا قطعه‌ی مجتمع از پشم دانسته سپس آن را برای جماعت انبوه و کثیری از مردم به کار برده‌اند و برای اثبات قید کثرتی که به این واژه می‌دهند به لفظ «قلیل» که در آیه بعدی (۱۴ سوره واقعه) آمده استناد می‌کنند. اما عده‌ای آن را اسمی برای جماعتی از مردم می‌دانند به صورت مطلق، یعنی افراد چه کم باشند چه زیاد، ثُلَّة گفته می‌شود. از نظر نگارنده نظر اول صحیح‌تر است چرا که دلیلی واضح برای سخن خود دارند. پس از بحث ادبی در ذیل آیات به تفسیر کلمات الاولین و الاخرین پرداخته و بالاتفاق گفته‌اند منظور از الاولین، امت پیامبران سلف و از الاخرین، امت پیامبر اکرم ﷺ است. و نظر کسانی را که گفته‌اند الاولین، مسلمانان صدر اسلام و الاخرین، مسلمانان آخر این امت‌اند، رد می‌کنند.

نتیجه گیری

ماحصل آنچه که گفته شد این است که ثُلَّة در اصل به معنای افزایش هلاکت و ویرانی و در نتیجه از بین رفتن و محو شدن است. عده‌ای معنای جمع شدن و برخی معنای شکستن و جدا شدن را نیز بیان کردند. سپس بر دلالت آن به جماعت کثیری از مردم و یا دسته‌ای از گوسفندان و بزها و به طور مجاز به پشم انبوه و متراکم گوسفندان تصریح کرده و به دو قید کثرت و سکون، مقیدش کردند. قید کثرت با توجه به آیات قرآنی و تفاسیر قابل استنباط است چرا که در آیات ۱۳ و ۱۴ سوره «ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ (۱۳) وَ قَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ (۱۴)» دو لفظ «ثُلَّةٌ و قَلِيلٌ» مقابل هم هستند. یعنی تعداد زیادی از سابقون از امت پیامبران گذشته و عده‌ای کمی از امت پیامبر اکرم ﷺ است. و قید سکون را می‌توان از بیانات راغب فهمید چرا که می‌گوید ثُلَّة مقدار زیاد پشم در یک محل

است از این رو بر جماعتی که به صورت دسته جمعی در یک جا ساکن باشند نیز دلالت می‌کند. این واژه برای امت پیامبر ﷺ به کار می‌رود.

واژه رهط و مشتقات آن

۲-۱- دیدگاه لغویان

واژه رهط سه مرتبه در قرآن به کار رفته است. رهط عدد بین ۳ تا ۱۰ و یا ۷ تا ۱۰ را گویند. گفته‌اند این واژه بر تجمع مردم یا غیر آن دلالت دارد و به گروه و جماعتی که کم‌تر از ۱۰ نفر هستند، گفته می‌شود. «هُؤلَاءِ رَهْطُكَ: آنها عشیره تو هستند». وجه تسمیه این واژه به جهت تعداد افراد گروه است. مشتقاتی از قبیل تَرهیط به معنای لقمه بزرگ و الراهطاء به معنای سوراخ چهار گوش در زمین است مابین سوراخ ورودی و خروجی که موش‌های صحرائی آن‌ها را می‌سازند تا به هنگام خطر بچه‌های خود را در آن پنهان کنند. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۴، ص ۲۰؛ صاحب، ۱۴۱۴: ج ۳، ص ۴۳۲؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۴۵۰) عده‌ای ضمن بیان مطالب فوق می‌گویند رهط به گروهی کم‌تر از ده تن از مردان که در بین‌شان زنی نیست و بین آن‌ها رابطه نزدیکی برقرار است، گفته می‌شود. «رهط الرجل: قوم و قبیله مرد» و گفته‌اند این واژه جمعی است که از لفظ خودش مفرد ندارد و متضمن معنای جمع است. و به این آیه شریفه استناد می‌کند «وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ؛ در آن شهر نه نفر بودند.» (النمل: ۴۸) یعنی با اینکه تسعة جمع است ولی ممیز آن (رهط) مفرد آمده و این، به دلیل جمع بودن معنای رهط است. (ازهری، ۱۴۲۱: ج ۱، ص ۲۶۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۷، ص ۳۰۵) علامه عسکری می‌گوید رهط جماعتی است که اعضای آن به یک پدر منسوبند. و به اینکه متضمن معنای جمع است نیز اشاره کرده و در ادامه آیه را نیز به عنوان دلیلی بر سخن خود ذکر می‌کند. (عسکری، ۱۴۲۷: ص ۲۷۵) راغب اصفهانی هم می‌گوید: گروه و جمعیتی که از ده نفر کم‌تر باشد و گفته‌اند تا چهل نفر را- رهط- گویند. سپس بخشی از آیات را که رهط در آنها به کار رفته ذکر می‌کند. تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ (نمل: ۴۸)، وَ لَوْ لَأَ رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ (هود: ۹۱)، قَالَ يَقَوْمِ أَرَهْطِي (هود: ۹۲) فیروز آبادی در هر دو کتاب خود یعنی بصائر و قاموس المحيط، رهط را به معنای گروه، قوم و قبیله مرد می‌داند که تعدادشان ۳ تا ۱۰ و

یا ۷ تا ۱۰ نفر باشند و بینشان زنی نباشد. (فیروز آبادی، بصائر، ۱۴۰۶: ج ۳، ص ۱۰۰؛ فیروز آبادی، قاموس المحيط، ۱۴۱۵: ج ۲، ص ۵۵۱) طریحی برای بیان معنی این واژه آیه ۹۱ سوره هود و «لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ» را آورده و گفته رهط به معنای قوم است. و بر اساس این معنا در توضیح آیه گفته عزت تو در نزد ما به خاطر قوم و ملت توست. در ادامه مانند سایر لغویان تعداد افرادش را از ۳ یا ۷ تا ۱۰ دانسته و گفته به گروهی از مردان که کمتر از ۱۰ نفر باشند و در میانشان زنی نباشد رهط گویند. و با ذکر آیه سخن خود را در مورد معنای جمع این واژه تأیید می‌کند. (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۴، ص ۲۴۹) علامه مصطفوی ذیل این واژه گفته است رهط در اصل به معنای تجمع است، چه تجمع ظاهری باشد چه معنوی. همین قید سبب متمایز شدن این واژه نسبت به واژگان متقارب المعنایش همچون قوم، جماعه، عشیره، طائفه و ... شده است. در ادامه مشتقاتش را ذکر کرده و به بیان چگونگی لحاظ معنی تجمع در آنها پرداخته است. ایشان می‌افزاید آنچه که در مفهوم رهط ظاهر است، عبارت است از گروه مجتمعی که افرادش حول شخصی به جهت نسبتی که بینشان برقرار هست، جمع شده‌اند. این تجمع غالباً بین ۳ تا ۴۰ نفر و حداقل ۱۰ نفر تحقق پیدا می‌کند و غیر از این، وجه دیگری قابل قبول نیست. «وَلَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ ... قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ» (هود: ۹۱ و ۹۲) منظور از رهط در اینجا عده‌ی خاص مجتمع از بین قوم حضرت شعیب علیه السلام است بنابراین می‌توان گفت علاقه، ارتباط و عاطفه بین افراد رهط شدیدتر از افراد یک قوم است چرا که تعداد افرادش نسبت به آن کم‌تر است. و با توجه به آیه ۴۸ سوره نمل «وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» به اسم جمع و متضمن معنای جمع بودن این واژه تصریح می‌کند و دلیل مطابقت نکردن لفظی تسعة و رهط را معنای جمع رهط می‌داند. (مصطفوی، ۱۴۳۰: ج ۴، ص ۲۴۵) در کتب امروزی رهط را به معنای قبیله و گروه کم‌تر از ده نفر می‌دانند. (رازینی، ۱۳۸۴: ص ۱۱۶)

۲-۲- جمع بندی دیدگاه لغویان

اکثر لغویان معتقدند رهط در اصل عدد بین ۳ تا ۱۰ یا ۷ تا ۱۰ را گویند اما عده‌ای دیگر گفته‌اند تا ۴۰ را هم شامل می‌شود. این واژه به صورت فرعی برای جماعتی از مردان که کمتر از ۱۰ نفر باشند و زنی در بینشان نباشد کاربرد دارد. رهط اسم جمعی است که از لفظ خودش مفرد

ندارد و متضمن معنای جمع است و این قید آن را از سایر واژگان متقارب المعنایش متمایز می‌سازد. عده‌ای گفتند رهط به جمعی گفته می‌شود که افرادی که به یک پدر منسوب باشند و برخی دیگر گفته‌اند به جهت نسبتی که بین یک فرد با سایر افراد وجود دارد، حول او جمع شده و رهط را تشکیل می‌دهند. در نتیجه می‌توان گفت علاقه و ارتباط عاطفی بین این افراد شدیدتر از افراد یک قوم است. این معنا از آیات «وَلَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ ... قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ» (هود: ۹۱ و ۹۲) که در مورد قوم حضرت شعیب عليه السلام است نیز قابل برداشت است. چرا که منظور از رهط عده خاصی از قوم آن حضرت هستند که حامی و طرفدار ایشانند به عبارت دیگر خویشاوندان حضرت هستند و چون زیر مجموعه قوم هست پس از نظر تعدادی نیز کم‌تر از افراد آن است. پس، از بارزترین ویژگی‌های این کلمه کم بودن تعداد افراد، وجود علاقه و روابط عاطفی شدید بین اعضا به جهت نسبتی که بینشان هست و نبودن زن در بین آن است.

۲-۳- دیدگاه مفسران

همانطور که گفته شد واژه رهط ۳ مرتبه در قرآن به کار رفته است. قبل از پرداختن به تفسیر آیات، متن آیات به همراه ترجمه‌اش ذکر می‌شود تا مقدمه‌ای برای فهم بهتر مفهوم آنها باشد. قابل ذکر است که آیات به ترتیب سور، رده بندی شده‌است. از جمله آیات مورد بحث، آیه ۹۱ سوره هود است. «قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ؛ گفتند ای شعیب! بسیاری از آنچه را می‌گویی ما نمی‌فهمیم، و ما تو را در میان خود ضعیف می‌بایم، و اگر بخاطر احترام قبیله کوچکت نبود تو را سنگ‌سار می‌کردیم، و تو در برابر ما قدرتی نداری»

شیخ طوسی (ره) ذیل این آیه، رهط را به معنای عشیره و قوم مرد می‌داند و معتقد است در اصل به معنای شدت است. این معنا از سخن عرب که به سوراخ‌های چهار گوشه که موش‌های صحرايي در زمین ایجاد می‌کردند تا در مواقع ضرورت و سختی بچه‌های خود را در آن پنهان کنند، رهطاء می‌گفتند، بر می‌آید. از نظر نگارنده شاید بتوان گفت چون خویشاوندان فرد در موقع ضرورت و سختی به حمایت از آن فرد بر می‌خیزند، به آنها رهط گفته می‌شود. این آیه حکایت

از لجاجت و سرکشی قوم حضرت شعیب علیه السلام دارد که در مقابل دعوتشان به راه حق، ایشان را تهدید کردند و گفتند فقط به خاطر احترام به قبیله و عشیره‌ات تو را سنگ‌سار نمی‌کنیم و گرنه تو در نزد ما ضعیف هستی. نظرات تفسیری متفاوتی در مورد واژه ضعیف گفته شده اما چون مورد بحث ما نیست، در این مجال به آن پرداخته نمی‌شود. (طوسی، بی تا: ج ۶، ص ۵۴؛ طبرسی، ۱۳۷۵: ۵/ ۲۸۷) زمخشری در تفسیر خود، همچون لغویان به بحث عددی نیز پرداخته و آن را شامل ۳ تا ۱۰ و یا ۳ تا ۷ می‌داند و می‌فرماید قوم حضرت در مقام تهدید ایشان گفتند به خاطر عزت و یا ترس از تو، از سنگ‌سار کردن تو امتناع نمی‌کنیم بلکه به خاطر حرمت عشیره‌ات است. (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۲، ص ۴۲۳) ابن عاشور علاوه بر بیان مطالب ذکر شده توسط سایر مفسران، به این نکته اشاره می‌کند که خداوند در اینجا لفظ «رھط» را آورده‌است تا بیانگر این باشد که قوم حضرت نسبت به ایشان بی توجه بودند و عشیره ایشان، افراد مومن و خاص قومش بودند. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۱۱، ص ۳۱۹) طباطبایی ذیل این آیه می‌فرماید کلمه "رھط" به معنای عشیره است. و به نقل از کشاف گفته‌اند: این کلمه شامل سه نفر تا هفت و یا تا ده نفر می‌شود، پس با آوردن کلمه «رھط»، اشاره کرده‌اند به کمی قوم و خویش شعیب علیه السلام و اینکه قوم و خویش آن جناب کاری از دستشان بر نمی‌آید. آن‌ها بعد از درماندن در مقابل جواب‌های منطقی حضرت، او را نا توان و ضعیف شمرده و تهدیدش کردند و با تعبیر رھط خواستند اشاره کرده باشند به اینکه اگر روزی بخواهند او را به قتل برسانند هیچ باکی از بستگان او ندارند و اگر تا کنون دست به چنین کاری نزده‌اند در حقیقت نوعی احترام به بستگان او کرده‌اند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۰، ص ۳۷۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۹، ص ۲۱۲) آیه دیگری که رھط در آن به کار رفته آیه ۹۲ هود است. «قَالَ يَقَوْمِ أَرْهَطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وِرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ».

گفت: ای مردم، (همشهریان من)! آیا چند نفر خویشاوند من در نظر شما عزیزتر از خدایند که او را به کلی از یاد برده، اعتنائی به او ندارید با اینکه پروردگار من بدانچه شما می‌کنید محیط است».

چون این آیه تکمیل کننده آیه قبل است، نظر تفسیری خاصی در مورد کلمه رھط گفته نشده است. و آیه دیگر «وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ؛ در آن شهر نه نفر(نه گروه) بودند که در آن سر زمین فساد می‌کردند و اصلاح نمی‌شدند» (النمل: ۴۸) که در

مورد قوم حضرت صالح است. شیخ طوسی (ره) و شیخ طبرسی (ره) در تفسیر این آیه گفته‌اند در شهر صالح، نه نفر از اشراف قوم بودند که در کشتن ناقه صالح تلاش می‌کردند و فساد به راه می‌انداختند و اطاعت نمی‌کردند. (طوسی، ۱۴۳۱: ج ۸، ص ۱۰۲؛ طبرسی، ۱۳۷۵: ج ۷، ص ۳۵۴) نظر زمخشری در مورد واژه رهط قبلا ذیل آیه ۹۱ سوره هود ذکر شد بنابراین نیازی به تکرار نیست. در این آیه منظور از «رهط» نه نفر از افراد سرکش قوم صالح ۷ هست که فساد می‌کردند و قصد توبه نداشتند. به این نکته نیز اشاره کرده که رهط چون متضمن معنای جمع است، جایز است که تمییز برای تسعۀ باشد، و بدون اینکه علامت جمعی داشته باشد بر نه نفر دلالت کند. گویا که می‌گویی تسعۀ آنفس. (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۳، ص ۳۷۲؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۱۹، ص ۲۷۴) علامه طباطبایی به نقل از راغب می‌گوید کلمه «رهط» به معنای خویشاوندان کم‌تر از ده نفر است. و بعضی گفته‌اند تا چهل نفر را هم شامل می‌شود. به عبارتی رهط از سه و یا هفت تا ده نفر مرد را گویند. مراد از در اینجا یعنی اشخاص و لذا تمییز برای عدد ۹ واقع شده، چون معنای جمع را می‌داده، پس معلوم می‌شود آن‌هایی که بر سر سوگند اختلاف داشته‌اند نه نفر مرد بوده‌اند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۵، ص ۳۷۴) آیت الله مکارم شیرازی در تفسیر این گفته‌اند این آیه مربوط به توطئه قتل صالح از ناحیه ۹ گروهک کافر و منافق و خنثی شدن توطئه آن‌ها است. می‌گوید «در آن شهر (وادی القری) ۹ گروهک بودند که فساد در زمین می‌کردند و اصلاح نمی‌کردند» با توجه به اینکه «رهط» در لغت به معنی جمعیتی کم‌تر از ده یا کم‌تر از چهل نفر است روشن می‌شود که این گروه‌های کوچک که هر کدام برای خود خطی داشتند، در یک امر مشترک بودند و آن فساد در زمین و به هم ریختن نظام اجتماعی و مبادی اعتقادی و اخلاقی بود، و جمله «لا یصلحون» تأکیدی بر این امر است. چرا که گاه انسان فسادی می‌کند و بعد پشیمان می‌شود و در صدد اصلاح برمی‌آید ولی مفسدان واقعی چنین نیستند، دائما به فساد ادامه می‌دهند و هرگز در صدد اصلاح نیستند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۱۵، ص ۴۹۵)

۲-۴- جمع بندی دیدگاه مفسران

اکثر مفسران ابتدا به معنای اصلی و محسوس رهط اشاره کرده‌اند و مانند لغویان رهط را عدد ما بین ۳ تا ۱۰ و یا ۷ تا ۱۰ را گویند. و معنای فرعی آن را جماعتی از مردان که کم‌تر از ۱۰ نفر

باشند گفته‌اند و به وجود رابطه خویشاوندی بین افراد رهط تصریح نمودند. برخی نیز آن را کم‌تر از ۴۰ نفر می‌دانند. بعد از بیان و بررسی دیدگاه مفسران ذیل آیات مربوطه، این نتیجه دریافت می‌شود که منظور از رهط در آیه ۹۱ و ۹۲ سوره هود خویشاوندان و افراد خاص و مومن از بین قوم حضرت شعیب علیه السلام بودند چرا که قومش نسبت به ایشان توجهی نداشتند. پس با این بیان هم تعداد اعضای رهط کم‌تر از افراد یک قوم است و هم رابطه و نسبت خویشاوندی بین افراد برقرار است. اکثر مفسران ذیل آیه ۴۸ سوره نمل، با توجه به اینکه رهط، معنای جمع را فی نفسه در بر دارد، گفته‌اند جایز است رهط به عنوان تمییز بعد از عدد تسعه باشد، چون از لحاظ معنوی مطابقت دارند. و در این آیه هم «رهط» را «شخص» معنا کرده و گفته‌اند آن‌هایی که بر سر سوگند اختلاف داشته‌اند نه نفر مرد بوده‌اند. اما صاحب تفسیر نمونه، رهط را گروهک‌هایی تفسیر کرده که هر کدام برای خود خطی داشتند ولی در یک هدف یعنی فساد در زمین مشترک بودند.

نتیجه‌گیری

آنچه که از بررسی نظر لغویان و مفسران بر می‌آید این است که رهط در اصل به اعداد بین ۳ تا ۱۰ و یا ۷ تا ۱۰ و به نظر برخی تا ۴۰ گفته می‌شود. سپس به صورت فرعی برای جماعت کم‌تر از ۱۰ نفر از مردان که بین‌شان زنی نیست، به کار رفته است. از نکات مهم در مورد این واژه که آن را نسبت به سایر کلمات متقارب المعنایش متمایز می‌کند، وجود معنای تجمع در آن است. یعنی حتی اگر به صورت مفرد هم به کار رود معنای جمع را می‌رساند. به همین جهت گفته شده اسم جمعی است که از لفظ خودش مفرد ندارد. نکته مهم دیگر این که بین اعضای رهط علاقه و ارتباط خویشاوندی نزدیکی برقرار است تا جایی که برخی گفته‌اند افراد این گروه همه به یک پدر منسوبند. قابل ذکر است که بین اعضای این گروه زنی وجود ندارد. این گروهک‌ها حتی اگر خط مشی متفاوتی هم داشته باشند به جهت تحقق هدفی مشترک گرد هم جمع شده‌اند، حال این هدف چه ممدوح مانند یاری رساندن و حمایت از پیغمبرشان باشد و چه مذموم مانند فساد در زمین. این واژه ۳ بار در قرآن به کار رفته است. در دو مورد (هود: ۹۱ و ۹۲) بر عشیره حضرت شعیب علیه السلام که افراد خاص و مومن قومش بودند، به کار رفته و در یک جا (نمل: ۴۸) در مورد افراد سرکش و گمراه قوم حضرت صالح علیه السلام که بر روی زمین فساد می‌کردند.

واژه طائفه

۳-۱- دیدگاه لغویان

واژه طائفه از ماده «طوف» مشتق شده است. «طوف» در اصل به معنای مَشک‌های پر از بادی است که مردم آنها را به هم بسته و وسیله‌ای می‌ساختند که به عنوان مرکبی برای رفت و آمد در دریا استفاده می‌شد. سپس به قطعه و بخشی از مردم طائفه گویند. از نظر نگارنده دلیل این نامگذاری وجود اتحاد و یکپارچگی بین افراد این گروه است همانطور که بین مشک‌های پر از باد به هم بسته شده، پیوستگی وجود دارد. هم‌چنین به آبی که مانند سایه همه چیز را بپوشاند و احاطه داشته باشد، طوفان می‌گویند. از این رو وقتی گفته می‌شود «أَطَافَ بهذا الأمر» یعنی بر آن امر احاطه دارد و محیط است. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۷/ ۴۵۸؛ ازهری، ۱۴۲۱: ۱۴/ ۲۶) عده‌ای نیز مطالب فوق را بیان کردند با این تفاوت که به جای مشک پر از باد، گفته‌اند چوب‌های درشت و خشکی که محکم به هم می‌بستند تا وسیله‌ای برای حرکت بر روی آب بسازند. از این رو زمانی که حرکت چرخشی حول شی‌ای صورت بگیرد، گفته می‌شود: «طاف يطوف طَوْفا» (ابن درید، ۱۴۰۷: ج ۲، ص ۹۲۱؛ ابن منظور: ۱۴۱۴: ج ۹، ص ۲۲۷) با توجه به اینکه نتیجه این نوع حرکت، احاطه یافتن بر چیزی و ایجاد پیوستگی است، بنابراین می‌توان گفت وجه ارتباط بین این معانی همان فراگیری و اتحادشان است. راغب می‌گوید «طوف» به معنای راه رفتن به اطراف و دور چیزی است، و این معنی واژه «طَائِف» است درباره کسی که برای حفاظت خانه‌ها، آنها را گشت می‌زند. فعلش «طَافَ بِهِ يَطُوفُ» است که در آیات «يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ» (واقعه: ۱۷) و «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا» (بقره: ۱۵۸) به کار رفته است. و از این واژه به صورت استعاره عبارت «الطَائِفُ مِنَ الْجَنِّ: گروهی از پریان گردنده» استعمال می‌شود. با توجه به آیه «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ» (اعراف: ۲۰۱) طائف همان وسوسه‌های شیطانی است که بر انسان احاطه می‌کند و می‌خواهد او را در دام بیندازد. هم‌چنین به گروهی از مردم نیز «طائفه» گفته می‌شود. «فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ (توبه: ۱۲۲) گفته‌اند این دستور نخست بر گروه و طایفه‌ای از مکانی واقع می‌شود و سپس افزون شده و بیش‌تر افراد را در بر می‌گیرد. و بر این معنی است «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (حجرات: ۹) و «إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ» (آل عمران: ۱۲۲) که اگر از واژه «طائفه» اراده مفهوم

جمع شود مفردش «طائف» است و اگر مقصود از آن واحد باشد بطور کنایه واحد است و صحیح است که لفظش جمع باشد و نیز صحیح است لفظاً مفرد و در معنی جمع باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ص ۵۳۱) فیروز آبادی علاوه بر ذکر مطالب فوق، می‌گوید طائفه به بخشی از هر چیزی گفته می‌شود. که عدد آن را از یک به بالا تا هزار، می‌داند. و معتقد است گاهی به معنای شخص هم است و برای تأیید سخن خود به آیه «وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» (نور: ۲) استناد می‌کند. با این بیان که حداقل کسی که باید شاهد مجازات آن دو نفر زناکار باشد، یک نفر است. (فیروز آبادی، بصائر، ۱۴۰۶: ج ۳، ص ۵۲۳) مصطفوی می‌گوید «طوف» در اصل به معنای حرکت به دور چیزی مادی یا معنوی، مطلوب یا نامطلوب است و تفاوتش با دَوْران این است که دوران حرکت چرخشی مطلق است ولی طوف حرکت چرخشی به دور چیز دیگر است. آنچه که مصطفوی در مورد این واژه به آن توجه داده، قید نفوذ از هر جانب و سلطه یافتن بر آن چیز است. و این ویژگی در همه مشتقات آن لحاظ شده است. ایشان حرکت حول اشیاء را به دو بخش تقسیم می‌کند. قسم اول حرکت دورانی است که در نهایت احاطه ظاهری از هر جانب، حاصل می‌شود. مانند حرکت به دور خانه با توجه به آیه «وَ طَهَّرُ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ» (حج: ۲۶) و قسم دوم، حرکت پیوسته است. در آیه «وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ» (انسان: ۱۹) خدمتگزاران در بهشت به طور مداوم و مستمر به دور اهل بهشت می‌چرخند یعنی تمام وقت خود را در اختیار آن‌ها قرار می‌دهند. از نظر ایشان طائفه، بر جماعت به طور مطلق دلالت نمی‌کند بلکه به جماعتی که ارتباط نزدیکی داشته و فاصله‌ی بین آنها اندک و تا حدی که رو به روی هم قرار گرفته‌اند، گفته می‌شود. به عبارتی طائفه جماعتی است که در ضمن ارتباط با هم، به سوی هدفی مشترک در حرکت هستند. (مصطفوی، ۱۴۳۰: ج ۷، ص ۱۴۴) بستانی می‌گوید طائفه، به قطعه‌ای از چیزی و یا گروهی از مردم که دارای یک عقیده و یک مذهب باشند، گفته می‌شود. (بستانی، ۱۳۷۵: ۵۷۳)

۳-۲- جمع بندی دیدگاه لغویان

عده‌ای از لغویان گفتند «طوف» در اصل به معنای مشک‌های پر از باد یا چوب‌های درشت و خشکی است که مردم آنها را محکم به هم بسته و وسیله‌ای می‌ساختند که به عنوان مرکبی برای رفت و آمد در دریا استفاده می‌شد. سپس در معنای فرعی، به قطعه و بخشی از مردم

که دارای عقیده و مذهب مشترک بوده و به سوی هدفی مشترک در حرکت باشند، طائفه گویند. دلیل این نامگذاری وجود اتحاد و یکپارچگی بین افراد این گروه است همانطور که بین مشک‌های پر از باد و یا چوب‌های درشت به هم بسته شده، پیوستگی وجود دارد. برخی دیگر «طوف» را به معنای راه رفتن به اطراف و دور چیزی می‌دانند که نتیجه اش احاطه کامل یافتن بر آن چیز است. از این رو به کسانی که برای حفاظت خانه‌ها، دور آنها می‌گشتند طائف می‌گفتند. و به افرادی که برای انجام امورشان دسته جمعی بین شهرها سفر می‌کردند، طائفه گفتند. برخی نیز قید دیگری به این معنا اضافه کرده و گفته‌اند طوف حرکت مداوم و مستمر به دور چیزی است، به این معنا که طواف کننده تمام وقت خود را با نهایت مهربانی و رضایت در اختیار آن افراد می‌گذارد. در مورد تعداد افراد این کلمه نظرهای مختلفی است نتیجه اینکه گفته‌اند از یک تا ۱۰۰۰ را شامل می‌شود. اما عده‌ای با استناد به آیه دوم سوره نور که توضیحش گذشت، معتقدند به یک نفر هم می‌توان طائفه گفت. اما خود عرب برای طائفه عدد معلومی قائل نیست، آن‌ها به هر جمعیتی که دور چیزی حرکت می‌کردند و بر آن چیز احاطه می‌یافتند، طائفه می‌گفتند.

۳-۳- دیدگاه مفسران

واژه طائفه از جمله کلماتی است که کاربرد قرآنی بسیاری دارد و وجوه تفسیری تقریباً مشترکی برایش ذکر شده‌است. اکثر مفسران در ذیل همه آیات مربوطه در مورد این واژه بحث نکردند بلکه هر کدام در تفسیر آیات معدودی به بیان این مطلب پرداخته‌اند. بنابراین در این مجال سعی بر آن شده که نظر هر یک از شش مفسری که نظراتشان محور مباحث تفسیری این مقاله است، فقط در ذیل آیه‌ای که بحث کرده نقل شود. این امر سبب شده که در تفسیر برخی از آیات نظر عده‌ای از مفسران ذکر شود البته قابل ذکر است که توالی تاریخی مفسران در تفسیر هر آیه رعایت شده‌است. هم چنین به جهت زیاد بودن آیات تنها آیاتی بررسی می‌شود که نظرات تفسیری مهمی مطرح شده‌است. وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (آل عمران: ۶۹)

طایفه‌ای از اهل کتاب خیلی دوست دارند شما را گمراه کنند ولی گمراه نمی‌کنند مگر خود را و خود نمی‌فهمند.

این آیه از جمله آیاتی است که شیخ طوسی به عنوان متقدم‌ترین این شش مفسر، در مورد طائفه بحثی نکرده است. شیخ طبرسی آن را به معنای جماعت دانسته که طبق سیاق آیات منظور جماعتی از اهل کتاب است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۲، ص ۷۷۱) علامه طباطبایی (ره) گفتند کلمه «طائفه» به معنای جماعتی از انسان‌ها است و گویا بدین مناسبت جماعتی از انسان‌ها را طائفه نامیده‌اند، که عرب قبل از آنکه به زندگی شهرنشینی برسند، شعبه شعبه و قبیله قبیله بودند و هر قبیله‌ای در گوشه‌ای از بیابان زندگی می‌کردند، تابستان را در نقطه‌ای و زمستان را در نقطه‌ای دیگر، و حیوانات خود را برداشته، به طلب آب و گیاه از این نقطه به آن نقطه طوف می‌کردند و همچنین از ترس غارت و حمله دشمن طوفی دیگر داشتند، و لذا به هر جمعیتی طائفه گفتند و به تدریج خصوصیت و مناسبت این نامگذاری (یعنی طواف و دوره گردی) را رها نموده، تنها به دلالتش بر جماعت اکتفاء کردند، و در حال حاضر نیز هر جا این کلمه به میان آید، از آن تنها معنای جماعت فهمیده می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۳، ص ۲۵۴) طائفه از ماده طواف به معنی حرکت دور چیزی است، و از آنجا که در گذشته برای مسائل امنیتی، به صورت دسته جمعی، مسافرت می‌کردند، واژه طائفه، بر آنها اطلاق شد و سپس به هر گروه و جمعیتی طائفه گفتند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۲، ص ۶۱۰) آیه‌ی بعدی که مورد بحث‌مان است آیه ۷۲ سوره آل عمران است. «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَّهَ النَّهَارِ وَآكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

گروهی از اهل کتاب گفتند: «در آغاز روز به آنچه بر مؤمنان نازل شده است ایمان بیاورید و در پایان روز آن را انکار کنید، شاید آن‌ها از اعتقاد خویش بازگردند». طاعات فرنگی

ذیل این آیه گفته شده طائفه به معنای جماعت است و در مورد معنای اصلی آن دو قول نقل شده است یکی اینکه طائفه در اصل مثل رفعت و بلندی است که شأن آن گردش دور شهرها است در سفری که بر آن اجتماع واقع می‌شود. و قول دیگر، جماعتی که از آنها حلقه‌ای تشکیل گردد که برگرد آن حلقه طواف و دور زده شود. (طوسی، بی تا: ج ۲، ص ۴۹۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۲، ص ۷۷۴) ایشان در مورد وَجَّهَ النَّهَارِ وَآكْفُرُوا آخِرَهُ نظرات تفسیری متعددی را ذکر نمودند ولی چون موضع بحث ما نیست، از آوردن آن خودداری می‌کنیم.

ابن عاشور می‌گوید منظور از طایفه در اینجا افرادی هستند که می‌خواستند با خدعه و نیرنگ و توطئه، مومنان را گمراه کنند. از این رو به یکدیگر می‌گفتند اول روز به آیات قرآن ایمان بیاورید و در آخر روز انکار کنید تا مومنان در دین خود شک کرده و مردد شوند. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۳، ص ۱۲۶) هم‌چنین ذیل آیه ۱۰۲ نساء «وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ...

و هنگامی که در میان آن‌ها باشی، و (در میدان جنگ) برای آن‌ها نماز را برپا کنی، باید دسته‌ای از آن‌ها با تو (به نماز) برخیزند، و سلاحهایشان را با خود بگیرند؛ و هنگامی که سجده کردند (و نماز را به پایان رساندند)، باید به پشت سر شما (به میدان نبرد) بروند، و آن دسته دیگر که نماز نخوانده‌اند (و مشغول پیکار بوده‌اند)، بیایند و با تو نماز بخوانند...».

می‌گوید طائفه جماعتی است که ذاتا تعدادش زیاد باشد و حق این است که بر یک یا دو نفر اطلاق نشود. عدد آن را تا ۱۰۰۰ هم گفته‌اند. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۴، ص ۲۴۲) زمخشری در تفسیر این آیه «لَا تَعْتَدُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةٌ بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ» (توبه: ۶۶)

بگو عذر خواهی نکنید که بیهوده است؛ چرا که شما پس از ایمان آوردن، کافر شدید! اگر گروهی از شما را بخاطر توبه مورد عفو قرار دهیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد؛ زیرا مجرم بودند».

منظور از طایفه اول، گروهی بودند که توبه کرده و ایمان‌شان را بعد از توبه خالص ساختند و خداوند نیز از آنها درگذشت. اما طایفه دوم کسانی بودند که مصر بر گناه بودند و توبه نکردند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۲، ص ۲۸۷) و در ذیل آیه «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (نور: ۲)

هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازات‌شان را مشاهده کنند.

گفته است طائفه گروهی است که به صورت حلقه‌ای تجمع کرده باشند، حداقل افراد آن سه یا چهار نفر است. صفتی است برای جماعتی که دور چیزی حرکت می‌کنند. به نقل از ابن عباس عدد آن را چهار الی چهل نفر از مصدقین به خدا، به نقل از حسن ده نفر و به نقل از قتاده سه به بالا، به نقل از عکرمه دو نفر به بالا و از مجاهد یک نفر به بالا ذکر کرده و نظر ابن عباس را بهتر می‌داند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۳، ص ۲۱۰)

۳-۴- جمع بندی دیدگاه مفسران

اکثر مفسران بدون آنکه به معنای اصلی و محسوس و مناسبت تسمیه این واژه اشاره‌ای کرده باشند، معنای فرعی آن را بیان کرده و طائفه را به معنای جماعتی از مردم گفته‌اند. اما برخی دیگر گفته‌اند عرب چون زندگی قبیله‌ای داشته و از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌رفتند و هم‌چنین طوافی دیگر برای محاظت از اموال خود داشتند، لذا به هر جمعیتی طائفه گفتند و به تدریج خصوصیت و مناسبت این نامگذاری (یعنی طواف و دوره گردی) را رها نموده، تنها به دلالتش بر جماعت اکتفاء کردند، و در حال حاضر نیز هر جا این کلمه به میان آید، از آن تنها معنای جماعت فهمیده می‌شود. برخی دیگر آن را از «طواف» به معنی حرکت دور چیزی گفته‌اند، و از آنجا که در گذشته برای مسائل ایمنی و امنیتی، به صورت دسته جمعی، مسافرت می‌کردند، واژه طائفه، بر آنها اطلاق شد و سپس به هر گروه و جمعیتی طائفه گفتند. با توجه به این معنا می‌توان گفت حرکت کردن از مشخصه‌های بارز این واژه هست و برای دسته‌ای از سنگ‌ها یا سایر اشیاء که ساکن هستند و حرکتی ندارند طائفه به کار نمی‌رود.

نتیجه‌گیری

موضع لغویان در مورد معنای اصلی و محسوس این واژه متفاوت است. چرا که عده‌ای آن را به معنای مشک‌های پر از باد یا چوب‌های درشت و خشکی که مردم آن‌ها را محکم به هم بسته و وسیله‌ای می‌ساختند که به عنوان مرکبی برای رفت و آمد در دریا استفاده می‌شد، می‌دانند. سپس در معنای فرعی، به قطعه و بخشی از مردم که دارای عقیده و مذهب مشترک بوده و به سوی هدفی مشترک در حرکت باشند، طائفه گویند. به عبارتی تحت لوای یک پرچم هستند. برخی دیگر

آن را به معنای راه رفتن به اطراف و دور چیزی می‌دانند که نتیجه‌اش احاطه کامل یافتن بر آن چیز است. بنابراین به افرادی که برای انجام امورشان دسته جمعی بین شهرها سفر می‌کردند، طائفه گفتند. توجه به این نکات ضروری است که در وجه اول، مناسبت ارتباط، پیوستگی و یکپارچگی بین مشک‌ها و یا چوب‌ها با هم و افراد طائفه با هم است ولی در وجه دوم، نوع حرکت و محیط شدن بر آن چیز، مد نظر است. مفسران بیش‌تر به معنای دوم از معانی اصلی این واژه اشاره نموده و طائفه را با توجه به همان، معنا کرده‌اند. نکات ظریف و لطیف این واژه عبارتند از: زیاد بودن تعداد افراد، داشتن عقیده و مذهب مشترک، حرکت به سوی هدف مشترک.

واژه عَصَبَة و مشتقاتش

۴-۱- دیدگاه لغویان

«عَصَبَة» و مشتقاتش ۵ مرتبه در قرآن به کار رفته است. اسم جمعی است که از لفظ خودش مفرد ندارد. در اصل از ماده‌ی «عَصَب» به معنای رگ و پیوندهایی که بین مفاصل ارتباط و پیوستگی ایجاد کرده و مانع به عقب برگشتن آن‌ها می‌شود. از این رو وقتی گفته می‌شود «لحم عَصَب» یعنی گوشت پر پیه. به کسی که با عصبی جدا شده از حیوان، بسته شود معصوب، سپس به هر چیز بسته شده - عَصَب می‌گویند. و وقتی گفته می‌شود فلانی معصوب الخلق است یعنی طبیعت و عضلاتش پیچیده و استوار است. و یا از شدت گرسنگی روده‌هایش به هم گره خورده و در هم پیچیده است. هم‌چنین به معنی «پیچیدن و سختی شدید» است. از این رو به عمال‌های که دور سر پیچده شود، عصابه می‌گویند. و در آیه ۷۷ سوره هود «وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ» نیز به عنوان صفتی برای روز قیامت که روز بسیار سخت و بلایش فراگیر است، آمده است. سپس این واژه را با توجه به آیه ۱۴ سوره یوسف «نَحْنُ عَصَبَةٌ» که در مورد برادران ایشان است، برای گروهی ده نفره از مردان که نسبت بهم تعصب داشته و یاور یکدیگرند به کار بردند و تاکید کرده‌اند که به کم‌تر از ده نفر عصبه گفته نمی‌شود. به جهت تعصب و پیوستگی شدید بین افراد، عصبه نامیده شده‌اند. عدد آنرا با اشاره به آیه ۷۶ سوره قصص «لَتَنُوًّا بِالْعَصْبَةِ» تا چهل نفر هم گفته‌اند. اما خود عرب به همه مردان یا اسب سوارانی که به صورت گروهی از جایی به جای دیگر منتقل می‌شدند، عصبه

می‌گفتند. یعنی عدد خاصی برایش قائل نبودند. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۱، ص ۳۰۸ - ۳۱۰؛ صاحب، ۱۴۱۴: ج ۱، ص ۳۴۲ - ۳۴۴؛ ابن فارس: ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۳۶ - ۳۳۷؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ص ۵۶۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۱، ص ۶۰۶؛ فیروزآبادی، بصائر، ۱۴۰۶: ج ۴، ص ۷۰؛ طریحی، ۱۳۷۵: ج ۲، ص ۱۲۲) ابن فارس معنای اصلی «عَصَب» را دلالت بر ارتباط چیزی به چیز دیگر تعریف کرده و گفته از این ماده مشتقات زیادی وجود دارد که همه با این اصل قابل جمع هستند. (ابن فارس: ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۳۶) مصطفوی می‌گوید «عَصَب» در اصل به معنای شدت و سختی مخالف نرمی و ملایمت است. عَصَبَه کسانی هستند که بین آنها ارتباط تامی جهت حفظ منافعشان وجود دارد. و عَصَبه گروهی است که ارتباط، وحدت و تعصب بین‌شان چنان شدید است که گویا یک نفرند. «لْيُؤْسِفُ وَ اَخُوهُ اَحَبُّ اِلَى اَبِينَا مِنَّا وَ نَحْنُ عَصَبَةٌ» (یوسف: ۱۲) «قَالُوا لَئِنْ اَكَلَهُ الذَّنْبُ وَ نَحْنُ عَصَبَةٌ اِنَّا اِذَا لَخَسِرُونَ» (یوسف: ۱۴) خداوند حکیم خواسته با به کار بردن این واژه، خصوصیات برادران حضرت یوسف عليه السلام را (غیر از برادر تنی‌اش) که مردانی بسیار قوی و نیرومند و پشتیبان یکدیگر بودند، بیان کند. در آیه ۱۱ سور نور «اِنَّ الَّذِيْنَ جَاؤْا بِالْاِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ» نیز این کلمه بیان کننده اتحاد و تباری محکم بین افراد گروه توطئه‌گر در داستان افک است. آنچه که در این واژه ملحوظ است و به عنوان تفاوت با سایر کلمات متقارب المعنایش می‌توان پذیرفت، شدت و سختی و تابیدن و پیچیدن است. (مصطفوی، ۱۴۳۰: ج ۸، ص ۱۴۴ - ۱۴۵)

جمع بندی دیدگاه لغویان

لغویان متقدم و متاخر معتقدند واژه «عَصَبَه» در اصل از ماده‌ی «عَصَب» به معنای رگ و پیوند-هایی که بین مفاصل ارتباط و پیوستگی ایجاد کرده و مانع به عقب برگشتن آنها می‌شود یا به عبارتی هر آنچه که چیزی را به چیز دیگر مرتبط کند. هم‌چنین به معنی «پیچیدن و سختی شدید» است. از این رو به عمامه‌ای که دور سر پیچده شود، عصابه می‌گویند. از همین معنا به گروهی ده نفره از مردان که نسبت به هم تعصب داشته و ارتباط و اتحاد شدیدی بینشان برقرار است و یاور یکدیگرند، عصبه گویند. برخی از لغویان متاخر گفته‌اند، آنچه که در این واژه ملحوظ است و به عنوان تفاوت با سایر کلمات متقارب المعنایش می‌توان پذیرفت، معنای شدت و سختی موجود در ماده آن است. قابل ذکر است که همه لغویان تاکید کرده‌اند که این کلمه به کم‌تر از ده نفر اطلاق

نمی‌شود. عده‌ای تعداد افراد آن را تا چهل نفر نیز گفته‌اند. اما خود عرب عدد خاصی برایش قائل نبوده و به همه مردان یا اسب سوارانی که به صورت گروهی از جایی به جای دیگر منتقل می‌شدند، عصبه می‌گفتند.

دیدگاه مفسران

«إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (یوسف: ۸)

زمانی که (برادران یوسف علیه السلام) گفتند یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما که دسته‌ای نیرومندیم محبوب‌ترند، که پدر ما، در ضلالتی آشکار است»

«عصبه» گروهی است که از یکدیگر پشتیبانی و دفاع کنند، و در امور نسبت به یکدیگر تعصب داشته باشند. و به گروهی گویند که افرادشان ما بین ده تا پانزده نفر باشد، و برخی گفته‌اند: از ده نفر تا چهل نفر باشند. اسم جمعی است که از لفظ خود واحدی ندارد. «وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ» یعنی ما جماعتی هستیم که پشتیبان یکدیگر بوده و بهم کمک می‌دهیم، و منظورشان این بود که نفع ما برای پدرمان بیشتر از آن‌ها است. و برخی گفته‌اند: منظورشان این بود که ما نیرومندیم و میتوانیم نقشه‌ای برای از بین بردن یوسف علیه السلام بکشیم. (طوسی، بی تا: ج ۶، ص ۱۰۱؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ج ۵، ص ۱۹۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۵، ص ۳۲۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۲، ص ۴۴۶؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ص ۲۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۱، ص ۸۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۹، ص ۳۲۲)

«قَالُوا لَئِن أَكَلَهُ الذَّيْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ» گفتند: اگر با وجود ما که دسته‌ای نیرومندیم گرگ او را بخورد به راستی که ما زیانکار خواهیم بود» (یوسف: ۱۴). این آیه نیز از جمله آیاتی است که کلمه عصبه در آن به کار رفته است. منظور از نَحْنُ عُصْبَةٌ در اینجا هم برادران حضرت یوسف علیه السلام هستند. چون موضوع این آیه با آیه قبل یکسان است و تکمیل کننده هم هستند، نظرات تفسیری هم همان است. لذا از آوردن مطالب تکراری خودداری می‌شود.

«إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (نور: ۱۱)

مسئلاً کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند گروهی (متشکل و توطئه‌گر) از شما بودند؛ اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است، بلکه خیر شما در آن است؛ آن‌ها هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند؛ و از آنان کسی که بخش مهم آن را بر عهده داشت عذاب عظیمی برای اوست.»

شیخ طوسی (ره) و شیخ طبرسی گفته‌اند عصبه به گروهی گفته می‌شود که تعصب و نسبت خویشاوندی قوی آن‌ها را دور هم جمع کرده‌است. (طوسی، بی تا: ج ۷، ص ۴۱۴ - ۴۱۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۷، ص ۲۰۶) زمخشری هم همان عدد ۱۰ تا ۴۰ را به مطلب اضافه کرده‌است. (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۳، ص ۲۱۷) ابن عاشور هم همان مطلب گفته شده ذیل آیه ۸ سوره یوسف را که قبلاً ذکر شد، بیان می‌دارد. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۱۸، ص ۱۳۷) و آیت الله مکارم شیرازی گفته‌اند: واژه «عصبه» (بر وزن غصه) در اصل از ماده «عصب» به معنی رشته‌های مخصوصی است که عضلات انسان را به هم پیوند داده و مجموعه آن سلسله اعصاب نام دارد، سپس به جمعیتی که با هم متحدند و پیوند و ارتباط و همکاری و همفکری دارند «عصبه» گفته شده‌است، به کار رفتن این واژه نشان می‌دهد که توطئه‌گران در داستان «افک» ارتباط نزدیک و محکمی با هم داشته و شبکه منسجم و نیرومندی را برای توطئه تشکیل می‌دادند. بعضی گفته‌اند که این تعبیر معمولاً در مورد ده تا چهل نفر به کار می‌رود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۱۴، ص ۳۹۴)

جمع بندی دیدگاه مفسران

آنچه که از بررسی نظرات مفسران بر می‌آید این است که مفسران متقدم و متاخر در تفسیر واژه عصبه اتفاق نظر دارند. نتیجه اینکه «عصبه» گروهی است که تعصب و نسبت خویشاوندی قوی آنها را دور هم جمع کرده‌است. و همین امر سبب می‌شود از یکدیگر پشتیبانی و دفاع کنند، و در امور نسبت به یکدیگر تعصب داشته باشند. در باره تعداد افراد آن اختلاف است. برخی گویند بین ده تا پانزده نفر و برخی گویند بین ده تا چهل نفر و برخی چهل نفر و برخی دیگر گویند بین سه تا ده نفر است. آنچه که مهم است کم بودن تعداد نفرات و شدت ارتباط بین آن‌هاست.

نتیجه‌گیری

عصبه کلمه‌ای است که همه لغویان و مفسران در اطلاق آن بر گروهی از مردان که بین‌شان نسبت خویشاوندی برقرار است و نسبت به هم تعصب دارند و علاقه و ارتباط بین‌شان چنان شدید است که گویا یک نفرند، اتفاق نظر دارند. ویژگی بارز این کلمه کم بودن تعداد افراد، وجود تعصب و ارتباط قوی بین افراد، نبودن زن در بین آنها (نه در لغت و نه در شرع) است. قید دیگری که مختص این واژه است معنای شدت و سختی فراگیر است که از همین معنا واژه عصب است که یکی از صفات روز قیامت است. و اگر بخواهیم از حیث حرکت یا سکون بررسی کنیم میتوان گفت این‌ها افرادی هستند که برای انجام کارهای‌شان جملگی و گروهی حرکت می‌کنند.

واژه فئه و مشتقاتش

۵-۱- دیدگاه لغویان

خلیل بن احمد گفته است «فئه» از ماده «فأو» مشتق شده که به معنای «شکافتن و جدا شدن» است و از جمله «فأوتُ رأسه بالسيف: سرش را با شمشیر شکافته و جدا کردم» به دست می‌آید. سپس به گروه و جماعتی که از عامه مردم جدا شوند، فئه گویند. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۸، ص ۴۰۷) ابن فارس در معجم مقاییس خود، به این واژه نپرداخته است. راغب «فئه» را از فیأ (فیء) به معنای بازگشت به حالتی پسندیده گفته است. این معنا در آیه «حَتَّى تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ» (حجرات: ۹) قابل مشاهده است. و نیز گفته‌اند «الْفِيءُ» غنیمتی است که برای رسیدن به آن مشقتی در کار نباشد، در آیه «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ» (حشر: ۶) به این معناست. هم‌چنین از این واژه عبارت «فَاءَ الظِّلِّ» در معنی بازگشت سایه است. در آیه «تَفِيؤُا ظِلَالُهُ» (نحل: ۴۷) به این معناست. چون سایه از جهتی به جهت دیگر رجوع می‌کند. بعضی گفته‌اند اطلاق غنیمت به واژه فئیء در معنی سایه از این جهت است که آگاهی و تبیهی است بر اینکه شریف‌ترین اغراض دنیایی در حکم سایه‌ای است که برطرف و زایل میشود و درمی‌گذرد. و آنچه که مورد بحث ماست فئه است که گروهی هم پشت و یاور یکدیگرند که برای یاری، به یکدیگر رجوع می‌کنند، آیات «إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً» (انفال: ۴۵) و هم‌چنین «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً» (بقره: ۲۴۸) موید سخن است. (راغب اصفهانی،

۱۴۱۲: ص ۶۵۰) ابن منظور در لسان العرب این کلمه را از ماده «فأی» به معنای شکستن و جدا شدن دانسته و در ادامه گفته فئه در اصل به گروه و جماعتی از مردم گفته می‌شود. هم‌چنین به گروهی که در پشت و انتهای لشکر قرار دارند و در مواقع خوف و ضرورت برای کمک گرفتن به لشکر می‌پیوندند، فئه گفته می‌شود. به عبارت دیگر چون از حالت و مکانی که شرایط بدی دارد به محل بهتری رجوع می‌کند، فئه نام گرفته‌است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۱۵، ص ۱۴۴-۱۴۵) فیروز آبادی هم گفته در اصل از «فیء» به معنای بازگشت به حالت نیکو و ممدوح است. سپس این واژه را برای گروهی که اعضایش جهت یاری یکدیگر، به هم رجوع می‌کنند به کار برده‌اند. این کلمه به صورت «فئین و فئات» جمع بسته می‌شود. (فیروز آبادی، بصائر، ۱۴۰۶: ج ۴، ص ۲۲۲-۲۲۳) طریحی می‌گوید فیء در اصل به معنای رجوع و بازگشت است که از آیه «تَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ» (نحل: ۴۷) به دست می‌آید. سپس به جماعتی که از دیگران جدا شود، فئه گویند. از نظر نگارنده شاید وجه ارتباط بین این دو معنا، جدا شدن افراد از گروه دیگر و رجوع و پیوستن به گروه باشد. (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۱، ص ۳۳۴)

علامه مصطفوی می‌گوید فأی در اصل به معنای گشایش و شکافی است که در اثر نصف شدن حاصل می‌شود مانند شکافتن سر. سپس فئه از این ماده مشتق شده و بر گروهی که به جهت آراء و اعمال خاص خود، از عامه مردم جدا می‌شوند دلالت می‌کند. نکته ظریف قابل توجه در این واژه که موجب تمایز نسبت به سایر کلمات متقارب المعنایش می‌شود این است که این جماعت ضوابط و مقرراتی بین خودشان دارند که مخالف عموم است و این امر سبب جدا شدن آن‌ها از جمع مردم می‌شوند. این دو قید در همه کلماتی که از این ماده استعمال شده‌اند، قابل ملاحظه است. به عنوان نمونه در آیات «قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٌ غَلَبَتْ فِئَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره: ۲۴۹) و «قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ» (آل عمران: ۱۳) مراد کسانی هستند که از مردم عامه جدا شده و به آراء و اعمال خاصی اختصاص می‌یابند. اشتقاق این کلمه از ماده «فأو» نیز دیده شده‌است. که در اصل «فئوة» بوده سپس واو آن به الف تبدیل شده و بعد از نقل حرکت به ماقبلش، حذف شده در نتیجه فئه از آن حاصل شده‌است.

ایشان معتقدند که این کلمه را نه در لفظ و در معنا نباید از ماده «فیء» دانست.. (مصطفوی، ۱۴۳۰: ج ۹، ص ۱۳-۱۲)

جمع بندی دیدگاه لغویان

در مورد ماده اصلی این کلمه اختلاف نظر هست. عده‌ای آن را از «فأو» به معنای «شکافتن و جدا شدن»، برخی دیگر آن را از فیأ (فیء) به معنای «بازگشت به حالتی پسندیده» و برخی «فأی» به معنای «گشایش و شکافی که در اثر نصف شدن حاصل می شود»، دانسته اند. سپس به گروه و جماعتی که به جهت آراء و اعمال خاص خود، از عامه مردم جدا شوند، فئه گویند. با دقت در معنایی که برای فئه گفته شد، وجه ارتباط بین معانی اصلی و فرعی قابل فهم است. نکته ظریف قابل توجه در این واژه که موجب تمایز نسبت به سایر کلمات متقارب المعنایش می شود این است که این جماعت ضوابط و مقرراتی بین خودشان دارند که مخالف عموم است و این امر سبب جدا شدن آن‌ها از جمع مردم می شوند.

دیدگاه مفسران

«فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّيَ وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّيَ إِلَّا مَنْ عُرِفَ بِعَدْوٍ يَبْدِيهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلْقُوا بِاللَّهِ كَمَ مِّنْ فَئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فَئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ. (بقره: ۲۴۹)

هنگامی که طالوت سپاهیان خود را بیرون برد، گفت: «خداوند شما را به رودخانه‌ای آزمایش می کند، هر کس که از آب آن بنوشد از من نیست و هر کس از آن ننوشد یا فقط کفی بنوشد از من است.» همگی جز معدودی از آن آب نوشیدند، و هنگامی که او و مؤمنانی که همراهش بودند از رود گذشتند، گفتند: «امروز ما تاب رویارویی با جالوت و لشکریانش را نداریم.» آن‌هایی که یقین داشتند خدا را ملاقات خواهند کرد گفتند: «بسا گروهی اندک که به خواست خدا بر گروهی بسیار چیره شدند که خداوند با پاداران است.»

فئه یعنی جماعتی از مردم. از فئی که به معنای رجوع و بازگشت است مشتق شده. جماعت را به این دلیل فئه گویند که برای یاری یکدیگر به هم رجوع می‌کنند. و انتهای لشکر را به دلیل اینکه به سوی لشکر می‌رود، فئه گویند. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۲، ص ۴۷۶)

علامه طباطبایی (ره) کلمه فئه را به معنای پاره‌ای از مردم متمایل بهم می‌داند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۲، ص ۲۹۳)

آیت الله مکارم شیرازی هم گفته‌اند «فئه» از ماده «فیء» در اصل به معنی بازگشت است و از آنجا که جمعیتی که پشتیبان یکدیگرند هر یک به کمک دیگری باز می‌گردد، به آنها «فئه» (بر وزن هبه) اطلاق شده‌است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۲، ص ۲۴۴)

قابل ذکر است که چون مفسران متقدم‌تر ذیل این آیه در مورد این کلمه، بحث نکردند؛ جهت رعایت کردن ترتیب آیات، ابتدا نظر مفسرانی که در اینجا نظر داده‌اند، مطرح شده است و نظرات آنها در سایر آیات ذکر می‌شود.

«وَمَنْ يُؤْمِدْ ذُبْرَةَ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بئس المصيرُ (انفال: ۱۶)

در آن روز هر کس جز برای حمله دوباره یا ملحق شدن به گروه دیگر به آنها پشت کند، به خشم خدا روی آورده‌است و جایش در دوزخ باشد که بد جایگاهی است.»

عده‌ای از مفسران ذیل این آیه می‌فرمایند فئه، از «فأوت رأسه بالسيف» گرفته شده و به قطعه و جماعتی از مردم که از بقیه جدا شده باشند، گفته می‌شود. از نظر ایشان آوردن این کلمه در اینجا بسیار نیکو است. چرا که با توجه به این معنای رجوع به حالت بهتر، معنای آیه به اینصورت می‌شود: «هر کس از جنگ روی گردان شود و راه فرار پیش گیرد، سزاوار غضب خداست و بقولی بسوی غضب خدا بازگشته است. اما اگر کسی جای خود را ترک کند برای اینکه جای بهتری پیدا کند، تا بهتر بتواند با دشمن به زد و خورد بپردازد، یا اینکه خود را بدسته‌ای برساند که از آنها

کمک بگیرد، عیبی ندارد. (طوسی، بی تا: ج ۵، ص ۹۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۴، ص ۸۱۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۲، ص ۲۰۶؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۹، ص ۴۷)

به دلیل مشابه بودن نکات تفسیری ذیل اکثر آیات، تعداد معدودی از آن‌ها بررسی شده‌است.

جمع بندی دیدگاه مفسران

همه مفسران نظری یکسان در این مورد ارائه داده‌اند. هم به معنای انشقاق و شکافتن و هم به معنای رجوع و بازگشت، اشاره کرده‌اند. و به گروه و جماعتی که از عامه مردم جدا شده و برای یاری یکدیگر به هم رجوع می‌کنند، فئه گویند. پس نکته‌ای که از تفسیر آیات بر می‌آید این است که این افراد از حالتی که برایشان خوشایند نیست به حالت بهتری که می‌توانند نتیجه‌ی بهتری بگیرند، رجوع می‌کنند.

نتیجه‌گیری

لغویان و مفسران در معانی اصلی و فرعی واژه فئه اشتراک نظر دارند. از خصوصیت‌های بارز این کلمه که آن را با سایر کلمات متفاوت می‌کند، این است که این جماعت ضوابط و مقرراتی بین خودشان دارند که مخالف عموم است و این امر سبب جدا شدن آنها از جمع مردم می‌شود. این واژه از جمله واژگانی است که متضمن معنای حرکت است. چرا که فید نقل و تغییر از حالتی به حالت دیگر در آن ملحوظ است.

نتیجه‌گیری نهایی

نتیجه معنا شناختی ۵ واژه متقارب المعنا که عبارتند از: عصبه، رهط، طائفه، فئه و ثله بیان کننده‌ی اولاً وجود تفاوت بین معنای اصلی که در ابتدا در مسائل محسوس به کار می‌رفته و معنای فرعی این واژگان که بعدها به صورت مجازی و استعاره‌ای استعمال شده‌است و ثانیاً تفاوت بین خود الفاظ با هم هر چند که همه بر معنای مشترک «گروه و جمعیتی از مردم» اطلاق می‌شوند.

برخی از این واژگان، در قرآن هم در معنای اصلی و هم در معنای فرعی به کار رفته‌اند که عبارتند از: طائفه و فئه. و برخی دیگر یعنی عصبه، رهط و ثله فقط در معنای فرعی.

با توجه به بررسی‌های انجام شده می‌توان واژه‌ها را از لحاظ شدت ارتباط و علاقه بین افراد اینگونه دسته‌بندی کرد: عصبه، رهط، طائفه، فئه و ثله. از نظر عددی ثله بیش‌ترین و رهط کم‌ترین تعداد افراد را دارد. از حیث سکون و حرکت، آنچه که به طور حتم بر نویسنده ثابت شده قید حرکت در دو واژه طائفه و فئه و قید سکون در واژه ثله است. ولی در مورد دو واژه دیگر یعنی عصبه و رهط صراحتاً به این قیود اشاره‌ای نشده فقط از روی احتمال و مقایسه‌های نسبی می‌توان گفت این دو واژه هم، بر سکون دلالت دارند. البته قابل ذکر است که این درجه بندی‌ها نسبی هست و نمی‌توان همه واژگان را از حیث خاصی بررسی کرد و درجه بندی کاملی به آن‌ها اختصاص داد. بلکه معنای این واژگان فقط به جهت قیود خاصی که دارند، در کاربردهای قرآنی طبق سیاق آیات نمود پیدا می‌کنند.

هر یک از این واژگان دارای ظرافت معنایی خاصی است که نسبت به سایر کلمات متمایزش می‌کند و در قرآن کریم جایگاه خاصی دارند، از این رو می‌توان گفت، اگر چه این واژه‌ها از لحاظ معنایی ارتباط و هماهنگی دارند اما نمی‌توان آنها را در کاربردهای قرآنی جایگزین یکدیگر کرد. بنابراین برای دستیابی به فهم بهتر و دقیق‌تر مفاهیم قرآن باید به ارتباط و هماهنگی واژه‌ها توجه کافی داشت.

طوسی، محمد حسین، التبیان فی تفسیر القرآن، ۲، ۴، ۵، ۷، ۹، احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، (بی تا).

عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغه، بیروت: دار الافاق الجدیدة، چاپ اول، (۱۴۱۰).

فراء، ابوزکریا یحیی بن زیاد، معانی القرآن، ۳، مصر: دارالمصریه للتألیف و الترجمة، چاپ اول، (۱۹۸۰).

فراهیدی، خلیل بن احمد. العین، ۱، ۴، ۷، ۸، قم: نشر هجرت، چاپ دوم، (۱۴۰۹).

فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، بصائر ذوی التمییز فی لطائف الکتب العزیز. ۳، ۴، محمد علی نجار، قاهره: احیاء التراث الاسلامی، چاپ دوم، (۱۴۰۶).

فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، قاموس المحيط، ۲، ۳، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول، (۱۴۱۵)

فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ۱، ۳، قم: موسسه دار الهجرة، چاپ دوم، (۱۴۱۴)

قرشی، علی اکبر، قاموس القرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، (۱۳۷۱).

مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۲، ۴، ۷، ۸، ۹، بیروت، قاهره، لندن: دارالکتب العلمیه - مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، چاپ سوم، (۱۴۳۰).

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ۲، ۹، ۱۴، ۱۵، ۲۳، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دهم، (۱۳۷۴).